

پریش و پاشخ

باگزیده های از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علیشاه)

صد و چهل و چهارم

فهرست

جزوه صد و چهل و چهارم - پرسش و پاسخ باگزیده ثانی از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

صفحه

عنوان

- چطور می‌توانیم اعتدال بین احساس مادری و مصلحت
فرزند را داشته باشیم؟ ۷
- عقل انسان چطور و از کجا الهام می‌گیرد؟ ۱۰
- با توجه به آنکه در بعضی کتب فقهی و شرعی نامی از جنید
بغدادی برده نشده است، آیا جنید بعد از امام نیابت داشتند
که بیعت بگیرند؟ ۱۵
- آیا «نصّ» در مذهب شیعه و سلاسل عرفانی تأکید
شده است؟ ۱۷
- سؤال دیگر نگرانی از این است که سحرها نمی‌توانند
بلند شوند. ۲۳
- چطور می‌توانیم حُبّ الهی داشته باشیم؟ ۲۴
- قسم خوردن تا چه اندازه‌ای اهمّیت دارد؟ ۲۸

- ۲۹..... ۲۹ به چه معنایی است و چرا بسم الله نوشته نمی شود؟
- در درویشی می توان توقع داشت که یک شبه ، ره صدساله را برویم؟ در برخورد با شخصی که از اعتقاداتش برگشته است، چه باید کرد؟ ۳۲.....
- چه چیزی موجب مرگ می شود؟ ابن الوقت بودن به چه معنایی است؟ ۳۷.....
- رعایت حقوق زن و مرد در خانواده و در جامعه به چه صورت امکان پذیر است؟ ۴۰.....
- لغت صوفی از چه زمانی استفاده می شده است؟ ۴۴.....
- ذکر مهریه و میزان آن در ازدواج ضروری است؟ خاصیت و اثر روانی مهریه چیست؟ ۴۶.....
- پرداخت سهم امام در زمان غیبت به چه صورت امکان پذیر است؟ ۴۹.....
- ۵۲..... فهرست جزوات قبل

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذبعلی شاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسیم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، پرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و پرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

چطور می توانیم اعتدال بین احساس مادری و مصلحت فرزند را داشته باشیم؟
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

گاهی در مادرها احساس مادری و محبت مادری، آنها را از رعایت مصلحت فرزند دور می کند. فرض کنید که به کودک بیماری گفته اند که فعلاً غذا نخور، باید مدتی گرسنه باشی، مثل مبتلا به حصبه که در اوّل غذاهایی مثل آب و سوپ به او می دهند. حال این کودک که مریض است اگر خیلی گریه کند، دل مادر برای او می سوزد. آیا جایز است که هر غذایی به او بدهد؟ بنابراین، مادر باید رعایت سلامت و مصلحت فرزند را بر همه چیز مقدّم بدارد. از آن طرف باز زیاد به فکر فرزند بودن هم گرفتاری دارد. دیده ام مادرهایی که فرزند سی و چند ساله دارند ولی هنوز غصّه ی فرزند را می خورند که کاهل نماز است. باید به این مادر گفت: به تو چه! نماز رابطه ی بین او و خدا است، شما فقط باید فرزندتان را راهنمایی کنید. اما غصّه نباید بخورید. ما چه باید بکنیم که احساس مادری گاهی، منطق را از آدم می گیرد؟ من یادم می آید مردی در حدود چهل پنجاه ساله بود، گفت مادر پیری دارم که به زحمت هم راه می رود، من دست او را می گیرم. صبح ها که می خواهم سر کار بروم، می گوید ننه مواظب باش، زیر ماشین

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۶/۱/۱۰ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

نروى، من بيايم دست تو را بگيرم و از خيابان رد كنم؟! اين هم معضلى است كه مادر هميشه مى‌خواهد آن محبّتى را كه نسبت به فرزندش وقتى شيرخوار بوده داشته، به همان نحو حفظ كند و حال آن كه محبّتى كه بايد به يك مرد چهل ساله بكنند غير از محبّتى است كه به يك كودك شيرخواره مى‌كند.

اينجا است كه اين فكر براى انسان پيش مى‌آيد كه خداوند همه چيز را به اعتدال آن مى‌پسندد بدون علاقه و محبّت هرگز نمى‌شود زندگى كرد. بدون اينها زندگى يك عمل ماشينى مى‌شود، لذّت زندگى در علاقه و محبّتى است كه وجود دارد. فرض كنيد به همين مجلس كه مى‌آييد. چرا مى‌آييد؟ به زحمت بلند مى‌شويد سوار ماشين مى‌شويد و مى‌آييد. براى اينكه آن احساس علاقه‌اى كه به حاضرين مجلس داريد آن جبران خستگى شما را مى‌كند و انسان آن محبّت را مثل غذاى روح لازم دارد. از جلوه‌هاى اين محبّت، محبّت پدر و مادر است نسبت به فرزند و محبّت زن و شوهر است نسبت به هم ولى اين محبّت نبايد آن قدر زياد شود كه از منطق بيرون برود و منحرف شود. خداوند براى انسان احساس لذّت از محبّت را گذاشته ولى مبادا اين لذّت بردن از محبّت چنان شود كه همه‌ى مسائل ديگر را از ياد

ببرد! درکنار آن، تفکر را هم قرار داده تا مثل درشکته‌ی دو
اسبه‌ای نشود که هر اسبی از یک طرف بکشد، این از یک
طرف و آن از طرف دیگر.

عقل انسان چطور و از کجا الهام می‌گیرد؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

خداوند می‌خواهد انسان رو به او بیاید. چون فرمود: **وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ**^۲ به طرف ما برمی‌گرددی. یا فرمود: **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ**^۳، تو با زحمت لنگان لنگان به سوی خدا می‌روی و به او می‌رسی. پس تمام مسیر تکاملی که در انسان‌ها باید باشد در نوع انسان متناسب با آن مسیر، با آن هدف انتهای مسیر که **إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ** به سمت ما برمی‌گرددی، باید باشد. هیچیک از قوای ظاهری متناسب با این امر نیست. قوای ظاهری فقط به درد این می‌خورد که انسان زنده باشد. یک قوای معنوی، خدا در ما آفریده و نظر او این است که آن قوا پیشرفت کند؛ نه بدن. یکی از این قوا مثلاً قوه‌ی تخیل و تفکر است، این قوه‌ی تفکر را خداوند می‌خواهد تربیت کند، هوا و خیالات بیخود این قوه‌ی نگیرد؛ فکر داشته باشد. این است که در مسیر خود یعنی عرفان، گفته فکر هم بکنید یعنی فکر را منظم کند، نه اینکه همه رقم خیالات در او باشد. همه‌ی قواها که خدا آفریده در این مسیر است، حالا فرض بفرمایید یک کسی هفت هشت تا اسب دارد، نمی‌تواند که یک پایش را روی این

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۷/۷/۱۲ ه. ش.

۲. سوره انبیاء، آیه ۳۵.

۳. سوره انشقاق، آیه ۶.

اسب بگذارد و یک پایش را روی آن یکی؛ حالا تازه اگر این کار را کرد، سه چهار تا اسب دیگر که می‌مانند. اینها مجموعه‌شان یک تنظیم‌کننده و جمع‌کننده می‌خواهد، مثل آن ارابه‌ها و کالسکه‌های قدیم که هفت هشت تا اسب داشت، یک نفر سورچی می‌خواهد (ما می‌گوییم سورچی، حالا نمی‌دانم به او چه می‌گویند؟) این، هفت هشت اسب را اداره کند. اگر یک اسب تند رفت او را می‌کشد، اگر این یکی کند رفت، تکان می‌دهد و منظم می‌کند. خداوند هم قوای مختلفی آفرید، این قوا را باید منظم کنیم. در حیوانات چه هست که منظم می‌کند؟ او هم جان دارد، همین نیرو را دارد که بدود، نیروی تخیل تا حدی دارد، در حیوانات غریزه است که تنظیم می‌کند یعنی امروزه می‌گویند: غرایز دو نوع است، حبّ ذات و حبّ نوع. این غریزه در مقابل او را هدایت می‌کند، نه عقلی دارد، نه علمی دارد. علف جلوی او گذاشتند بو می‌کند اگر مسموم باشد نمی‌خورد یا حیوان گوشت‌خوار، اگر گوشت مسموم بگذارید یک خرده می‌خورد بعد می‌فهمد و نمی‌خورد. ممکن است به آن مختصر از بین برود. غریزه او را راهنمایی می‌کند. علمی که ما کمی از آن را داریم ولی اگر الهی باشد به آن علم لدنی می‌گویند. گربه‌ها را ما خیلی دیدیم چون گربه زیاد داشتیم گربه هر کار بکنی علف نمی‌خورد، یک گربه‌ای داشتیم،

گاهی توت از درخت می‌افتاد می‌خورد. یا گربه‌های دیگر که مریض می‌شدند یکی دو علف را بو می‌کردند و می‌خوردند. این علم را چه کسی به او داده؟ خدا به او داده است، آن سورچی قوا یعنی غریزه به او داده است. در انسان هم این مسأله هست، هر چه انسان از تمدن و شهرنشینی دورتر باشد (دهاتی باشد) یا مثل وحشی‌ها که تربیت نشده‌اند این غریزه در او قوی‌تر است. هر چه رو به تمدن می‌آید این قدرت را از دست می‌دهد. این قدرت را که از دست می‌دهد، چه کند؟ تمدن و شهرنشینی را رها کند؟ نه! این را همه‌ی ادیان گفته‌اند که رهبانیت، صحیح نیست، باید در جامعه زندگی کند. پس باید چکار کند؟ این علم را باید به دست بیاورد. این علمی که مقدار کمی از آن را خداوند در ما آفریده، در همه‌ی حیوانات آفریده، او باید زحمت بکشد و این علم را به دست بیاورد. در حیوانات، غریزه این علم را به آنها می‌داد یعنی یک نیروی محرمانه و همگانی. در انسان قوه‌ی عاقله این نیرو را می‌دهد. پس آن سورچی که ما گفتیم کالسه که راه‌هدایت می‌کند، در انسان عقل است و در حیوانات غریزه است.

خیلی بحث کرده‌اند که ایده‌ی خدا در مغز انسان از کجا شروع شد؟ بعد رفتند تحقیق کردند که حیوانات آیا فکر دارند یا نه؟ فکر و درک خدا؛ این که خدایی هست یا نه؟ در بشر دیدند از اولی

که بشر بیابان گرد بوده و صحراگرد بوده فکر اینکه یک نیرویی بر او حکومت می‌کند در او وجود داشته منتها خدایان می‌گفتند؛ سیل، زلزله هر کدام حکومت می‌کنند. ایده‌ی خدا در ذهن بشر بوده، همین ایده و فکر که از روی عقل آمده اداره کننده‌ی زندگی انسان و نیروهای انسان است یعنی همان سورچی که همه‌ی نیروهای بدن را اداره می‌کند. این سورچی، این عقل از کجا الهام می‌گیرد؟ گزینه به خودی خود ساکن است و اضافه نمی‌شود ولی نتیجه‌گیری‌های عقل اضافه می‌شود این عقل این الهامات را از کجا می‌گیرد؟ از مرجع بالاتری می‌گیرد. این مرجع بالاتر را بشر، خدا نام گذاشت. بنابراین در آن مرجع می‌بینیم در حیوانات که گزینه همه کاره است و در انسان هم در حالت معمولی گرسنه باشد غذای خوبی باشد می‌خورد. حیوان هم می‌خورد، انسان هم می‌خورد. هرگز نشده حیوانی، فرض کنید گوسفندی، گربه‌ای غذایی جلوی او باشد و خوب هم باشد و نخورد؛ حتی گربه که خیلی سرقت و دزدی هم می‌کند ولی انسان برای اینکه از زیر بار حاکم بر خود در بیاید (چون این حاکم است و حکومت می‌کند بر بدن که گرسنه‌ای بخور) برای اینکه از زیر این حکومت در بیاید گفته‌اند تابع عقل باش! در حیوانات گزینه حاکم بر همه چیز است و در انسان عقل است و گزینه در درجه‌ی دوّم اهمیت است. وقتی

اینطوری شد، گرسنگی و سیری برای عقل فرقی نمی‌کند. درست است که اگر آنقدر گرسنه شود که نتواند فکر کند، عقل او هم راکد می‌شود ولی بطور کلی عقل از غذا در نمی‌آید؛ «قوّت جبرئیل از مطبخ نبود»^۱. این است که در انسان، عقل حکومت می‌کند و عقل هم تابع مقامات بالاتری است، عقل به ما می‌گوید، آن مقامات بالاتر می‌گویند: غذا نخور. فرض کنید یک علف و سبزی خوبی، یک خیار تازه‌ای می‌گذارند، یک گوسفند هم آنجاست، ما روزه هستیم، گوسفند که روزه نیست، ما نگاه می‌کنیم و نمی‌خوریم، گوسفند می‌آید همه را می‌خورد. به ما گفته‌اند، عقل می‌گوید: اگر می‌خواهی بعداً بخوری جلوی آن گوسفند را بگیر، قدرتی به ما داده که جلوی آن را بگیریم، غذا را نگه می‌داریم بعداً می‌خوریم. این است که از نظر خدا که به عقل الهام می‌کند و احکامی می‌دهد، سیر بودن و گرسنه بودن فرقی نمی‌کند. گاهی امر می‌کند که سیر باشید و گاهی امر می‌کند گرسنه باشید.

۱. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، روزه، ۱۳۸۶، دفتر سوم، بیت ۶.

با توجه به آن که در بعضی کتب فقهی و شرعی نامی از جنید بغدادی برده نشده است، آیا جنید بعد از امام نیابت داشتند که بیعت بکنند؟
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

سؤال شما راجع به جنید یک سؤال تاریخی است، نه سؤال عرفانی و آن را باید از مورخ پرسید. شما اول باید توجه بکنید که این نظریه‌ای که مبنای درویشی است، مورد قبول شما می‌باشد یا نه. آن مبنا این است که هرگز در به سوی خداوند بسته نمی‌شود و همیشه بیعت از زمان آدم تا خاتم بوده است. پیغمبر بیعت می‌گرفتند. امامان علیهم‌السلام هم بیعت می‌گرفتند. در زمان غیبت هم باید بیعت گرفته می‌شد، به دلیل اینکه بیعت را اگر حکم شرعی به معنای شریعت بدانیم از طرف پیغمبر وضع شد و همه‌ی جانشینان پیامبر هم ادامه می‌دادند و هیچ دلیلی بر نسخ آن وجود ندارد. نسخ دستور پیغمبر هم با خود پیغمبر است. بنابراین، بعد از امام باید کسانی که از حیث بیعت نیابت دارند بیعت بگیرند. حال اگر این نظریه را قبول دارید، حتماً امام کسی را تعیین کرده‌اند که بیعت بگیرد و آنچه ما در کتاب‌ها خوانده‌ایم و شنیده‌ایم، این شخص جنید بغدادی بود. اگر شما اصل نظریه را قبول ندارید، سؤال راجع به جنید بی‌معنی است و بهتر است دنبال این بروید که

بگویید چنین نظریه‌ای غلط است و لازم نیست بعد از زمان امام دوازدهم یعنی در زمان غیبت کبری بیعت گرفته شود. اگر بر شما مسلّم شد که بیعت لازم نیست دنبال این مطلب نروید؛ در آن صورت، جنید هر که بوده برای شما اثری ندارد. اما اگر نظریه‌ی عرفا را قبول کردید، جنید نه، شخص دیگری، عمروی، زیدی یا خالدی هیچ فرقی نمی‌کند، هر که نایب امام بوده، همان را شما اسم بگذارید جنید. به علاوه اینکه در بسیاری کتاب‌ها از جنید نام برده شده است. کتب عرفا در دسترس است. شما چند کتاب فقهی و شرعی را ملاک نظریه قرار داده‌اید و فقط و فقط نظر موجود در آنها را قبول دارید. حال آنکه کتب دیگری هم هست. روایات مختلفی هم هست. علمای بزرگی نیز در این نظریه شریک بوده‌اند و در طئی تاریخ قائل بوده‌اند؛ از جمله در این اواخر مرحوم سید بحرالعلوم، ملا عبدالصمد همدانی و بسیاری دیگر این نظر را داشته‌اند. بنابراین شما مطالعه کنید. اگر مطالعه‌تان راجع به شخص جنید است، این مسأله تاریخی است و از تاریخ‌نویسان بپرسید ولی اگر مطالعه‌ی شما معنوی است، آن وقت باید نظریه‌ای را که مبنای کار عرفاست مورد بررسی قرار دهید.

آیا «نص» در مذهب شیعه و سلاسل عرفانی تأکید شده است؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در خبرها که در روزنامه‌ها آمده بود یا دیگران گفته‌اند، شنیدید که دکتر جواد نوربخش مرحوم شد. حالا به چه علت؟ به هر جهت با ما نیست که قضاوت کنیم. ممکن است از بعضی آقایان فقرا که تازه فقیر شده‌اند و اطلاعاتی از تاریخ سلسله ندارند، پرسند که این کیست؟ کما اینکه یکی از خود من پرسید: این آقا از شما بود؟ گفتم: نه، با ما نبود بلکه بر ما بود. مع‌ذلک در وضعیت امروز ما (حالا نمی‌گویم فقط ایران این است بلکه بسیاری از جاهای جهان هم همینطور) دشمنان عرفان و تصوّف، هر که نام عارف و صوفی را داشته باشد، اوّل اذیتش می‌کنند، بعد ممکن است تحقیق کنند که این واقعاً عارف بوده یا نه؟ این است که امروز دشمنان عرفان و تصوّف، لبه‌ی حمله را به سمت هر که از تصوّف دم بزند تیز کرده‌اند. به این طریق هرکسی به غلط اسم صوفی و عارف بر خودش گذاشته باشد علاوه بر مجازاتی که خداوند برایش تعیین کرده، وضعیت اجتماعی طوری شده که در اینجا هم مجازات می‌شود یعنی اذیت می‌شود و آزار می‌بیند. اما چون خداوند گفته: سَبَقْتُ رَحْمَتِي غَضَبِي، هر کار می‌خواهد بکند.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۷/۲۵ ه. ش.

حضرت علی علیه السلام در آن روزهایی که مریض بود به امام حسن علیه السلام وصیت کرد (که جانشین حضرت بوده، هم در خلافت، هم در امامت) فرمودند: اگر خودم زنده بودم که می‌دانم با این (ابن ملجم) چه کار کنم؛ یا قصاص می‌کنم یا گذشت می‌کنم. به قول یکی می‌گفت حضرت علی علیه السلام اگر زنده مانده بود از او هم گذشت می‌کرد.

انشعابات بسیاری هم در یکی دو قرن اخیر پیدا شده، در نتیجه سلاسل مختلف ایجاد شده است. در عرفان و تصوّف یک اصل اساسی هست، این شعری است که می‌گوید:

ای بسا ابلیس آدم رو که هست

پس به هر دستی نباید داد دست^۱

در عرفان و در واقع در تشیّع، برای تشخیص اینکه به چه کسی دست بدهیم و تسلیم بشویم و سر بسپاریم، نصّ سابق بر لاحق است یعنی هر پیشوایی، هر مرشدی (حتّی زمان ائمّه) وقتی به امامت، به رهبری و به مرشدی شناخته می‌شود که از طرف قبلی خود و از طرف استاد خودشان، اجازه و دستور داشته باشند. اگر غیر از این باشد، هر کسی (همینطور که می‌بینید) برای خودش یک نوع عرفان و تصوّفی درمی‌آورد. برای

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۷.

اینکه مخلوط نشود، فساد و شلوغی پیدا نشود، این قاعده را داریم. ما می‌گوییم این رویه از اوّل خلقت، از اوّل آدم تا خاتم ادامه دارد یعنی چه؟ یعنی همیشه قطب یا ائمه، صریحاً برای خودشان جانشین تعیین می‌کردند. اما این تعیین لازم نیست به نوشته باشد. نوشته فقط حاکی از وجود یک امر است. نوشته جانشین به وجود نمی‌آورد، نوشته حاکی از این است که این شخص مثلاً جانشین جنید بغدادی بوده است. حاکی از آن است، نه اینکه این نوشته او را جانشین کرده است.

در شرح حال ائمه که کتاب / *ارشاد* شیخ مفید ذکر کرده، در شرح حال هر یک از ائمه، اوّل مبحث مفصّلی دارد راجع به نصّ بر امامت حضرت، بر امامت علی علیه السلام که نصّ، فرمایش پیغمبر است. بر امامت ائمه ی بعدی، هر امامی را امام قبلی تعیین می‌کرد که اختلافاتی هم بود. چون نمی‌گذاشتند خبر ایشان به دیگران برسد. ائمه بایکوت خبری بودند. بعد از فوت هر امامی، تا مدتی اختلاف بود یا تا مدتی سردرگمی بود، حتّی در همین اواخر هم همینطور بود ولی آنهایی که خدا قسمت کرده بود، راه را پیدا می‌کردند. کتاب *کشف الحیل* نوشته‌ی آقای آیتی، علیه بهائیت (البته خودش اوّل از مبلغین بهائیت بود) در آنجا می‌گوید هر کسی که کمی حرف حساب می‌زد را به عنوان بابی و بهائی می‌گرفتند و زندانش

می‌کردند و همین اشتباهشان هم موجب شد که بهائیت قدرت پیدا کند. آن وقت در بازجویی سه نفر از زندانی‌ها می‌نویسد: از یکی از آنها می‌پرسند که تو چطور شد بهایی هستی، این می‌گوید من اصلاً بهایی نیستم، من مرید حاج آقا کاظم تنباکو فروش اصفهانی هستم (حضرت سعادت‌علیشاه) بعد از اینکه مرشد من رحلت کرده، دارم می‌روم ببینم چه کسی مرشد من است؟ چه کسی جانشین ایشان است که با او بیعت کنم؟

این مسأله‌ی جانشین تعیین کردن، از آخرین وظایف قطب است و همین طور در زمان امام. در اصول کافی هم که شرح حال ائمه را نوشته، همین است. نمی‌توان مسأله‌ی نصّ را انکار کرد. اگر مسأله‌ی نصّ را انکار کنیم، اساس مذهب شیعه را انکار کرده‌ایم. کسی که نصّ را انکار کند در واقع به شیعه خیانت کرده است. این اعتقاد بوده و هست. البته زمان خود پیغمبر هم همین طور بود یعنی هیچ‌کسی از طرف خودش وظایفی انجام نمی‌داد، مگر اینکه اجازه‌ای داشت یا مأمور بود. بعد از پیغمبر عده‌ای می‌گفتند که پیغمبر لازم نیست کسی را تعیین کند و چون تعیین نکرده ما خودمان تعیین می‌کنیم یعنی آنها هم نصّ را به این طریق انکار کردند.

اما در سلاسل عرفانی نصّ را صحیح و واجب می‌دانند. نصّ

یعنی صریحاً نفر دیگری را تعیین کند. این صراحت را نصّ می‌گویند. می‌گویند نصّ حتماً باید بر تعیین باشد. در این جریان سبک دیگری پیدا و عملی شد. همان صد، صدوده بیست سال پیش، مرحوم صفی که تفسیری هم به این نام نوشته، می‌گفت: نصّ لازم نیست. باید پرسید که اگر نصّ لازم نیست، ما آن «پس به هر دستی نباید داد دست» را از کجا بشناسیم؟ به کدام دست باید دست داد؟ خلاصه اینکه برای خیلی‌ها این اعتقاد و این سبک پیدا شده است. یک وقت در یک سایتی از همین آقای دکتر نوربخش دیدم که گفته: نصّ لازم نیست. سلسله‌ی آقای نوربخش دو تا ایراد داشت که هر کدام به تنهایی برای بطلان آن کافی بود. یکی زمان بعد از فوت حضرت رحمت‌علیشاه شیرازی، یکی بعد از فوت آقای مرحوم ذوالریاستین. البته در مکاتب عرفانی دیگر، کتاب‌های زیادی چاپ می‌شود؛ نه درباره‌ی عرفان ما، بلکه در تأیید عرفانی که علیه ما هست. اینها هیچ‌کدام سلسله نیستند. اصلاً خود لغت سلسله یعنی زنجیر، نشان‌دهنده‌ی این است که مثل زنجیر باید پشت سر هم باشد.

در مسیحیت، حضرت عیسی علیه السلام برای خودش جانشین تعیین کرد. بعد هر چه گشتم پیدا نکردم. از بعضی از محققین مسیحی خواهش کردم آخر اگر عیسی علیه السلام جانشین تعیین کرده

باشد معلوم می‌شود، جانشین تعیین کردن جزء کارها و وظایفش بود. جانشین عیسی عَلَيْهِ چه کسی را تعیین کرده؟ هیچکس نمی‌داند. دلیلش هم این است که این مسیحیتی که هست غیر از مسیحیتی است که جانشین عیسی عَلَيْهِ داشت. همچنین در یهود، حضرت موسی عَلَيْهِ یوشع را صریحاً تعیین کرد ولی بعد از یوشع را نمی‌دانیم. چون نمی‌توانستند در شرح حال پیغمبران اینها را بنویسند، این قسمت را هم در آن نوشته‌اند؛ و الا اینها هم حذف می‌شد.

انسان با همه دوست است یا ممکن است آشنا باشد؛ با مسلمان یا با غیرمسلمان ولی یک صمیمیت و اعتقاد است که فقط می‌تواند آن را با هم مسلک خود داشته باشد. بنابراین هم با توجّه به آیه‌ی قرآن که *وَلَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ* و هم با توجّه به *بِئْسَ صَالِحٌ* و دستورالعملی که حضرت صالح علیشاه نوشته‌اند، بدگویی نکنید؛ به خصوص در مورد کسی که رفته و مرده است. همین کار بدی که از ایشان مانده، برای مجازاتشان کافی است، دیگر ما نباید بد بگوییم.

۱. سوره انعام، آیه ۱۰۸: چیزهایی را که آنان به جای الله می‌خوانند، دشنام مدهید که آنان نیز بی‌هیچ دانشی، از روی کینه‌توزی به الله دشنام دهند.

سؤال دیگر نگرانی از این است که سحر ما نمی تواند بلند شوند.^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

این مشکل همه گیر و دامن گیر است. قدری برای هوای آلوده است که در روزنامه ها می نویسند. قدری مربوط به این است که اشکالات مختلفی برای آدم پیش می آید که آدم فراموش می کند. مقداری هم برای این است که خود او می خواهد فراموش کند. آن عمق ضمیر می خواهد فراموش کند یعنی برای چه بیدار شوم؟ نگرانی ندارد. جبران آن، توجه بیشتر به همه ی مسایلی است که لازم است توجه کند.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۸۷/۸/۳ ه. ش.

چطور می‌توانیم حُب الهی داشته باشیم؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

خبری نقل از حضرت جعفر صادق است، فرمود: هَلِ الدِّينُ

إِلَّا الْحُبُّ، آیا دین چیز دیگری غیر از حُب است؟

حُب همان معنای عشق است. در روانشناسی می‌گویند

عشق حُب است یعنی حُب انحصاری. حالا در این حدیث هم که

می‌فرمایند: هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ یعنی هر حُبّی؟ هر دوستی؟ کسی

دوستی دنیا دارد، دوستی مقامات دارد، هزار دوستی دارد، اینها

دین است؟ نه! وقتی می‌گویند: هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ یعنی حُب الهی که

همان عشق باشد؛ حُب انحصاری الهی.

این همان چیزی است که مولوی می‌گوید:

جسم خاک از عشق بر افلاک شد

کوه در رقص آمد و چالاک شد^۲

محبّت الهی که باشد، همان دین است؛ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ.

چه زمانی به حُب و عشق اهمّیت می‌دهند؟ مسلماً وقتی که

واقعی باشد و جلوه‌های حُب را داشته باشد. کسی می‌گوید: من

حُب الهی دارم ولی یک قدم در راه خدا بر نمی‌دارد و هزار حُب دیگر

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۸/۲۵ ه. ش. (جلسه

برادران ایمانی)

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۵.

هم دارد: حبّ مال، حبّ جاه، حبّ لباس خوب، حبّ همه‌ی چیزهایی که می‌خواهد. یکی از این حبّ‌های غیرحقیقی و آلکی‌اش را در راه خدا، برای خدا کنار نمی‌گذارد. این دیگر اسمش حبّ نیست. حبّ، آن است که جلوه داشته باشد؛ در واقع تمام عبادات همین‌طور بوده است، مثلاً در مورد روزه گفته‌اند: حبّ خوراک، امری طبیعی است، همه‌ی جانداران دارند، انسان هم دارد یعنی برایش ضرورت دارد، همین‌طور آب، برایش ضرورت دارد، دوست دارد، این حبّ است. خواسته‌اند ما خودمان را امتحان کنیم و برای ما تمرینی گذاشته‌اند که بتوانیم در راه حبّ خدا بعضی از دوستی‌های دیگر را کنار بزنیم. از ضروریات هم شروع کردند؛ آب و غذا و معاشرت و... گفته‌اند اینها را امتحان می‌کنیم، یک ماه کنار بگذارید؛ ببینید می‌توانید؟ بعد آنهایی که می‌توانند، باز هم برایشان دستور و تمرین می‌آید. از اموالتان که خیلی دوست دارید، چیزی از بهترین بخش مالتان بدهید؛ مثلاً گندم و جو و انگور و خرما و... بُنجل‌هایش را نه، بهترین خرما را جدا کنید، در راهی که خدا گفته، بدهید.

حالا کسی حبّ الهی دارد، می‌خواهد که حبّ مال نداشته باشد. اصلاً مال ندارد که حبّ آن مال را داشته باشد. گفته‌اند اگر حبّ الهی داشتید و گفتید من دلم می‌خواهد مال هم بدهم و

چیزی نداشتید که بدهید، در این صورت می‌فرمایند: نیت خیرتان قابل قبول است و حتی می‌فرمایند: در جواب سؤال نیازمند سلام و علیک گرم و نرمی هم با آن فردی که نیازمند است بکنید، خود این رفتار قبول است. خلاصه تمام وسایل را برای تربیت ما فراهم کرده‌اند.

ادیان قبلی، مثل مسیحیت که عیسی عَلَيْهِ السَّلَام اصلاً کاری به دنیا نداشت. خود حضرت مثل یک بیابان‌گرد، ظهر می‌رفت یک جا و شب یک جای دیگر. درویش هر کجا که شب آید سرای اوست. عیسی عَلَيْهِ السَّلَام اینطور بود. به عکس، حضرت موسی و دین یهود چنان چسبیده به مال بودند مثل گنه یا زالو که به بدن بچسبند و اگر بخواهند بکنند به بدن لطمه می‌خورد. این یهودی‌ها مالشان به جانشان بسته بود. به آنها نمی‌شد گفت که علاقه مندی نشان ندهید و کار و مال دنیا را رها کنید (چون می‌گفتند نمی‌شود، آنهایی که مال دارند بر ما مسلط می‌شوند) و نمی‌شد گفت دائم اینطور باشید. به این دلیل است که بینابین را با عنوان دین اسلام انتخاب کردند.

تا امکان تکامل اخلاقی مذهبی ما مسلمین در جامعه فراهم باشد. اگر روزنامه‌ها را بخوانید و وقایع را نگاه بکنید، بیشتر فسادها را جامعه اقتضا کرده و آن فساد را درست کرده است. اسلام و قواعد

اجتماعی می‌خواهد جلوی راه انسان‌ها موانع نباشد. در این مورد بحث هست، بعضی می‌گویند به اوضاع اجتماعی وابسته است، بعضی هم می‌گویند هدف اسلام این است که جامعه‌ی خوب و منظمی فراهم کنیم. بعضی می‌گویند هدف اسلام این است که انسان‌ها را تربیت کند. می‌تواند هر دو درست باشد و به یک حساب، هر دو ناقص است.

قواعد اسلامی که عرفان هم جزء آن است می‌خواهد انسان‌ها تربیت بشوند. برای اینکه انسان‌ها در مسیر سلوکشان (سلوک یعنی یک راهی را بروند) به موانعی برخوردند، اسلام سعی کرده جلوی راهشان را آسفالت کند، سنگریزه‌ها را با این بلدوزرها بردارد. یکی از بالا نگاه کند، می‌گوید اینها اصلاً کارشان این است که آجر، پاره آجر، سنگ جمع می‌کنند، اینها را می‌خواهند چه کنند؟ یکی نگاه به آن راهرو می‌کند که دارند راه را برایش صاف می‌کنند، می‌گوید اینها که دارند می‌روند به راه چه کار دارند؟ باید هر دو را دید. اجتماع هم همینطور است.

همه‌ی این ناراحتی‌ها که رخ می‌دهد، در واقع برای ما هم تمرین و هم امتحان است. ان شاء الله ما این تمرین‌هایی که گفته‌اند، انجام بدهیم. به امتحان ما هم، خود خداوند نمره‌ی قبولی بدهد؛ ان شاء الله.

قسم خوردن تا چه اندازه‌ای اهمیت دارد؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

اگر قسم خوردن بی‌اهمیت بود جزء احکام شریعت نمی‌آوردند که شاهد باید قسم بخورد یعنی آنقدر اهمیت دارد که مثل اینکه جلوی خدا ایستاده و خدا هم شاهد باشد که بگوید من دیدم فلان شد. این اهمیت خود شخص و اهمیت مطلبی است که می‌گوید؛ که گفته‌اند قسم نخورید. در سایر موارد سر مسایل جزئی نباید قسم خورد یعنی ارزش قسم را نباید خیلی پایین بیاورید.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳ ه. ش.

۱۳۱ به چه معنایی است و چرا بسم الله نوشته نمی شود؟^۱
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مسأله‌ی دیگر سؤال درباره‌ی « ۱۳۱ » است. «هو» لغت عربی است به معنای او. بسیاری اوقات در عرف فارسی مصطلح است (حتی به نحوی در عربی هم هست) که نام بزرگان را نمی‌نویسند؛ مثلاً در کتب می‌نویسند کسی خدمت امام عرض کرد یا می‌گویند حضرتش فرمود. نام امام را سعی می‌کنند ننویسند. یا در مکاتبات می‌نویسند: «ساحت مقدّس بندگان حضرت آقای فلان» یعنی ما خودمان را هم شأن وی نمی‌دانیم و به بندگان نام می‌نویسیم. «هو» هم اشاره به نام خداست. اشاره به خداست؛ در قرآن هم مکرراً «هو» به عنوان خداوند به کار برده شده است. بنابراین آیا بهتر است که «هو» که یک کلمه کوتاه و متبرک است و در قرآن هم ذکر شده را بنویسیم یا «بسم الله الرحمن الرحيم» را و سپس به جای الله چند نقطه گذاشته شود؟ به لحاظ احترام، نوشتن «هو» بهتر و ساده تر است. اما اگر هم مطابق گفته‌ی شما «بسم الله» بنویسیم، دیگری مثل شما ایراد خواهد گرفت که چرا بسم الله می‌نویسد، نام خدا را سبک می‌کنید، باسمه تعالی و امثال اینها را بنویسید. بنابراین، اینها

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۷۹/۶/۲۲ ه. ش.

مسأله‌ی مهمی نیست که قابل بحث باشد.

اما در مورد ۱۲۱، نمی‌دانم توجّه دارید که حروف ابجد تا همین پنجاه، صد سال پیش در خود ایران هم خیلی مرسوم بود. حروف ابجد که عبارتند از: ابجد، هُوز، حطی، کلمن و... از حروف الفبا تشکیل شده و هر حرفی برابر با عددی است. در گذشته برای اینکه عدد را ننویسند و یا اینکه خیلی وقایع را که تاریخش را می‌خواهند بگویند چون عدد حفظ کسی نمی‌شود لغتی را می‌آوردند که آن لغت آسان‌تر حفظ می‌شود و هر وقت خواست از آن استفاده می‌کند. مثلاً در کتاب *آینه جام*، که دیوان حافظ است و با تعلیقات مرحوم استاد مطهری تنظیم شده است، در یک جا می‌گوید:

کنف رحمت حقّ منزل او دان و آنکه

سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حقّ

یعنی کلمه‌ی «رحمت حقّ» را که جمع کنید، تاریخ وفات

این شخص است. یا در مورد شیخ ابواسحق می‌فرماید:

بلبل و سرو و سمن، یاسمن و لاله و گل

هست تاریخ وفات شه مشکین کاکل

یعنی این چند لغت را که بر حسب حروف ابجد جمع کنید

تاریخ وفاتش می‌شود و حفظ کردن این امر خیلی ساده‌تر از حفظ

کردن یک عدد است و این رسم از قدیم در عرب و در ایران بعد از اسلام موجود بوده است. در کتب شعرا و کتب غیره هم ببینید ماده تاریخ زیاد هست یعنی به جای حرف عدد می گذارند. ۱۲۱ هم به حروف ابجد «یا علی» است. حالا چرا «هو» و «یا علی»؟ وقتی گفتیم «یا علی»، علی جلوه‌ی ولایت خداوند در روی زمین است و بنابراین مسأله‌ای نیست که قابل انتقاد باشد.

در درویشی می‌توان توقع داشت که یک شبه، ره صدساله را برویم؟ در برخورد با شخصی که از اعتقادش برگشته است، چه باید کرد؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

سؤالی شده و در آن شرحی آمده که فلان کس خانمی درویش بوده، بعد از اینکه چند خلاف از خواهران ایمانی دیده بدبین شده، در مقابل ایستاده است. روزی مثالی زدم. یادشان به خیر، حتماً فرزندان و بستگان مرحوم میرزا حبیب نجّار زنده هستند (البته درباره‌ی یک نفر مؤمن هم در قرآن آیه‌ای ذکر شده که می‌گویند او هم حبیب نجّار بود) از بزرگان و در همین ردیف بودند. به هر حال میرزا حبیب و اوستا جواد نجّار و چند نفر دیگر که پنج شش نفر بودند خیلی داش مشدی و البته قبل از تشرف الوات بودند ولی وقتی مُشرف شدند، دست از کار خود کشیدند. اینها دائماً دوره‌ای داشتند که البته دوره‌ی آنها دوره‌ی درویشی تلقی می‌شد و در آن از درویشی با هم صحبت می‌کردند. یک مرتبه یکی از آنها گفته بود: اصلاً ما به چه درد می‌خوریم؟ چرا ما را قبول کردند، چطور شده ما را قبول کرده‌اند؟ به نظرم یکی از آنها گفته بود ما همّت کرده‌ایم و همین را داریم، دیگری گفته بود: اگر همّت داریم بلند شوید الان از همین جا پیاده به بیدخت برویم، بلند شدند بدون اینکه به

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۲/۱۸ ه. ش.

خانواده‌ی خود بگویند سر از بیدخت در آوردند.

یک بار دیگر که این سؤال را کردند، یکی از آنها جواب داده بود که ما از آن بدکارهای روزگار بودیم و مردم از دست ما در عذاب بودند و اگر چنین نمی‌شد شخصی را سالم باقی نمی‌گذاشتیم که از فکر ما راحت باشد، ما را درویش کردند، آمدیم اینجا نیش ما را کشیدند، نیشی که باید مردم را نیش بزند، کشیده‌اند. حالا اگر بتوانیم عوض نیش، نوش بدهیم چه بهتر ولی کاری که با ما شده این است که نیش ما را کشیده‌اند. درویشی بسیاری اشخاص را از بعضی خطاها نگه می‌دارد ولی افراد را بیمه نکرده که اگر به دستورات هم رفتار نکردند، باز هم مراقب شما هستم، مقداری از معایب و خطرات نفسانی از آنها مرتفع می‌شود ولی همه نمی‌شود، مابقی بستگی به همت آنها دارد:

همت اگر سلسله جنبان شود

مور تواند که سلیمان شود

یا بنابر اصطلاحی که حالا خیلی روزنامه‌ای شده می‌گویند: نصفه‌ی خالی لیوان را می‌بینید، نصف لیوان، پر است و نصف دیگر خالی ولی شما خالی را می‌بینید و می‌گویید: هیچی ندارد. چرا دارد، منتها اگر شخص ادامه بدهد به همان جهاتی که مقداری از نواقص را مرتفع کرده مابقی هم مرتفع می‌شود، برای اینکه خطا و

گناه در ذات انسان نیست و به او نمی‌چسبد ولی همیشه با او هست، مثل آهن و خمیر. خمیر می‌تواند همیشه چسبیده با آهن باشد ولی هر وقت به آن دست بزنید و بخواهید جدایش کنید، کاملاً از هم جدا می‌شوند چون به هم نچسبیده‌اند. گناه و خطا هم نسبت به انسان همین‌طور است، این است که این پُر توقّعی، هم از خود و هم از درویشی است. در روان‌شناسی اگر بخواهند تحلیل کنند می‌گویند: این شخص فرافکنی کرده، فرافکنی هم از آنجا ناشی شده که توقّع دارد به محض درویش شدن دیگر خطا نکند، البتّه برخی دستورات از جمله خواندن اوراد را انجام داده ولی توقّع دارد از فردا که درویش شد بایزید بسطامی شود، بایزید آنقدر روزگار در سراو زد تا بایزید شد، به ندرت بعضی‌ها یک شبه بایزید می‌شوند، آنها هم قبلاً زمینه‌ی روحی داشته‌اند و به اصطلاح امروز، تغییرات کیفی به کمی تبدیل می‌شود، مثل اینکه کسی می‌خواهد سفری به مشهد برود، یکی به او می‌گوید: چرا به مشهد نمی‌روی، یکی دیگر به او می‌گوید: اگر بروی مشهد خوب است و بالاخره او بلند می‌شود و می‌رود. شما می‌پرسید: دیروز که رفتی چطور یک مرتبه امروز رفتی؟ ظهور آن کار یک مرتبه است و الاً تمام این مدّت در ذهن او این مطلب پخته شده ولی یک مرتبه ظاهر می‌شود.

داستان فضیل عیاض را که در تذکرة الاولیاء خوانده‌اید (حتماً بخوانید) وی دزد بود و راهزنی می‌کرد ولی بعد، از بزرگانِ عرفان شد، اما راهزن هم که بود وقتی قافله‌ای را زدند، یکی از افراد قافله پولی را که داشت در کیسه کرد و رفت جایی پنهان کند، خیمه‌ای را دید که مردی در آن نماز می‌خواند، گفت: کیسه‌ی پول من اینجا امانت باشد من می‌روم و برمی‌گردم، مرد به او اشاره کرد که آن را آنجا بگذار، او هم گذاشت و رفت. کار دزدها که تمام شد و قافله را مرخص کردند، وقتی او آمد که پول را بردارد، دید در همان خیمه همه‌ی دزدها جمع هستند و راجع به تقسیم اموال با هم بحث می‌کنند و آن مرد که او امانت را به او داده، رئیس آنها بود، ماتش برد و ناراحت شد، سر برگرداند، فضیل او را دید. صدایش زد، گفت: برای چه آمده‌ای؟ گفت: برای کیسه. فضیل گفت: کیسه‌ی تو اینجا است، بردار و برو. مرد تعجب کرد، گفت: شما یک قافله را زده‌اید، فضیل گفت: ما اگر دزد هستیم در امانت خیانت نمی‌کنیم، تو مرا امین دانستی و امانت خود را به من سپردی. فضیل وقتی در امانت خیانت نمی‌کند آن آیه‌ی قرآن را خوانده که *إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ*^۱، انسان امانت را برداشت. روحیه‌ی امانت‌داری داشت،

این روحیه بعد از مدتی ظاهر می‌شود و فضیل، فضیل می‌شود. مثال دیگر بشر حافی است که کاغذی را روی زمین دید که نام خداوند روی آن نوشته شده بود. آن وقت‌ها کاغذ کم بود، گرد و خاک آن را گرفت و گلاب زد و به منزل آورد، این کار علامت این است که او به آنچه نماینده‌ای از خدا است و چیزی از خدا را نشان می‌دهد اعتقاد دارد و احترام می‌گذارد. این است که شب خواب دید: همانطوری که نام ما را برداشتی، ما هم تو را برداشتیم. البته اینها یک شبه نیست، در تمام عمر هست، منظور در درویشی توقع اینکه یک شبه ره شصت ساله بروند، نباید داشته باشند؛ فردی که می‌بیند رفیق او در وضعیت بدی است باید ببیند اگر می‌تواند به او کمک کند و اگر نمی‌تواند لااقل باید برایش دعا کند، چرا که مادامی که در آن پیوند و در آن بیعت باقی است امیدواری هست که خداوند او را درست کند. به هر حال باید به او کمک کند، اما کسی که می‌بیند شخصی برگشته، به او ربطی ندارد اعتقادات مخصوص به خود شخص است، حاج شیخ عباسعلی با وجودی که برگشت و خیلی آدم باسواد و با ارزشی بود ولی از آنهایی که پیش او مُشرف شده بودند یک نفر پیش او نرفت، همه در درویشی ماندند و به درویشی خود ادامه دادند.

چه چیزی موجب مرگ می‌شود؟ ابن‌الوقت بودن به چه معنایی است؟^۱
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

در ضرب‌المثل‌های فارسی می‌گویند «جان آدم به مویی بند است». یک رگ مویی یعنی رگ‌هایی به اندازه‌ی مو، یک رگ مویی که در نقطه‌ی حساس باشد، اگر بگیرد، کار تمام است؛ یک رگ.

خداوند در قرآن می‌گوید: نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ^۲. در یک جا خداوند در مقام دفاع از پیغمبر و در مقام اعلام اینکه کار خطا از همه مجازات دارد، می‌گوید که اگر پیغمبر هم این کارها را بکند، وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوَالِ^۳ و الی آخر، آن وقت ما جانش را می‌گیریم. همه‌ی شما موجودات هم جلوی‌ش را نخواهید بگیرید نمی‌توانید؛ مقرر شده است. این است که واقعاً یکی از مواردی که هیچ حسابش به دست ما نمی‌آید همین مسأله‌ی مرگ است. البته مقدار زیادی فکر کرده‌اند و یک وسایل و مواردی که موجب مرگ می‌شود را پیدا کرده‌اند. چیزهایی هم بدیهی است؛ برای مثال چاقو اگر به قلب بخورد موجب مرگ می‌شود و امثال این ولی بشر نتوانسته است تمام مواردی که منجر به مرگ می‌شود را کشف

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۵/۲۶ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره ق، آیه ۱۶.

۳. سوره حاقه، آیه ۴۴.

کند. ما در این دریای ابهامات و در محاصره‌ی جهل‌ها هستیم. نمی‌دانیم گذشته‌مان چه بوده است. خیلی علما تحقیق کرده‌اند، همین‌طور زیست‌شناس‌ها و مقداری کشف شده ولی تنها به تلاش نیست. آمدن مرگ گاهی به یک علل خیلی نامعلومی است که ما نمی‌دانیم. مانند همه‌ی داستان‌هایی که خیلی شنیده‌ایم یا در روزنامه‌ها نوشته‌اند. این است که مَافَاتَ مَضَىٰ وَمَا سَيَأْتِيكَ فَايْنٌ، گذشته رفته و نمی‌دانیم که چه بوده، آتیه را هم که خبر نداریم. این دو در واقع عدم است. برای ما گذشته عدم و آینده هم عدم است. الان ما بین این دو عدم هستیم. همین لحظه را غنیمت بشمریم. یکی از معانی «ابن‌الوقت» که بر عرفا ایراد می‌گیرند، این است. مولوی می‌گوید:

صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق

نیست فردا گفتن از شرط طریق^۱

البته وقتی که دشمنی در میان باشد، معنای خود لغت را هم عوض می‌کنند. الان «ابن‌الوقت» معنای بدی دارد یعنی به قولی هُرْهُرُی مذهب. حال آنکه منظور این است که از وقت موجود استفاده کنیم. می‌گویند نگران گذشته نباش، اگر واقعاً توبه کردی، خدا قبول می‌کند، همه‌اش را می‌بخشد. درباره‌ی آینده هم

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۳.

می‌گویند که همیشه در حال انتظار باش، حتی گفته‌اند انتظار مأجور هم هست. در پند صالح هم نوشته‌اند که این انتظار درست است یعنی انتظاری که توأم با امید باشد. یکی هر لحظه انتظار مرگ را می‌کشد که همه چیزش را از دست بدهد و ناراحت شود و دیگری هر لحظه این انتظار را می‌کشد که در بهشت را باز کنند و بگویند: بفرما! هر دوی آنها انتظار است منتها تفاوتشان بسیار زیاد است. این مسأله‌ی انتظار و ظهور امام هم در همین زمینه است که حالا ان شاء الله مفصل‌تر بحث خواهد شد.

رعایت حقوق زن و مرد در خانواده و در جامعه به چه صورت امکان پذیر است؟^۱
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

در جماعت زن‌ها و جمع مردان تفاوت‌هایی هست. کسانی که به تساوی حقوق زن و مرد قائل هستند، اصلاً معنای تساوی را نمی‌دانند. باید گفت تعادل یعنی حقی که به زنی می‌دهید به مرد هم باید بدهید و یا هر وظیفه‌ای که بر مرد بار می‌کنید بر زن هم بار کنید. کارهایی هست مطابق سلیقه‌ی خانم‌ها، بگذریم که در بعضی خانم‌ها، چه در ایران یا جای دیگر، ممکن است در سلیقه مشخص‌تر از دیگران باشند، این مزیت نیست، نقص هم نیست، خداوند خلقت را مختلف انجام داده است. بطور کلی مشاغلی هست که بیشتر مطابق سلیقه‌ی خانم‌هاست. بگذریم که امروزه در وضع اقتصادی دنیا بیکاری خیلی زیاد است، اما در وضع معمولی اعلامیه‌ای می‌زنند مثلاً برای پرستاری، شاید تعداد داوطلبان خانم چندین برابر مردها باشد، اما وقتی از شرکت‌های تاکسیرانی در کشورهای بزرگ اعلامیه‌ی استخدام می‌زنند و راننده تاکسی می‌خواهند، تعداد زن‌ها خیلی کم و تعداد مردها خیلی زیاد است.

خداوند تفاوت‌های سلیقه‌ای بین زن و مرد گذاشته و کشف

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۶/۴/۱۳۸۷ ه. ش.

اینها مهم است. فرض بفرمایید در یک سفره‌ی مهمانی، چند نفر از خانم‌ها و چند نفر از مردها دعوت هستند، دو غذا هست، اگر همه این غذای الف را بخورند کم می‌آید یک عدّه غذای ب را می‌خورند، یک عدّه غذای الف را مطابق میل خود می‌خورند. خداوند هم طبیعت را اینطور آفریده که ذوق و سلیقه و استعداد زن و مرد مکمل هم باشد؛ نه مثل هم. خود شما فکر کنید زن و مرد می‌توانند مثل هم باشند؟ نه! اشتباهی که در سازمان‌های حقوق زن می‌کنند، می‌گویند: تساوی حقوق. بله، یک حقوق هست که برای همه مساوی است، یک شهروند، وظایفی نسبت به آبادانی شهر دارد و همشهری‌ها، یک حقوق شهروندی نسبت به هم دارند. این حقوق شهروندی مساوی است. مرد حق انتخاب شغل دارد، زن هم حق دارد. مرد آزاد در عقیده است، زن هم آزاد است. این حقوق نه تنها در جامعه‌ی بزرگ باید رعایت شود، بلکه در جامعه‌ی کوچکتر مثل خانواده هم باید توجه و رعایت شود.

خانم‌ها غالباً برای پرستاری، غم‌خواری و تیمار، استعداد بیشتری دارند. مردها کم حوصله‌اند؛ چرا؟ شاید از اوّل خلقت، استعداد او همانطور بوده. البته همانطور که در جوامع، با یک جراحی مرد را زن و زن را مرد می‌کنند، اخلاقاً هم ممکن است تا حدّی اینطور شده و امور با هم مخلوط شده باشد ولی اگر در جامعه‌ای دقت و توجه شود که اینها با

هم مخلوط نشوند، هر دو طرف می‌فهمند که نسبت به هم، برتر نیستند. سر بودن یا برتر بودن چیست؟ اینکه شما در منزل خود سر هستید یعنی در واقع اختیار منزل دست شماست؟ اما در عمل یک مقدار دست شماست، یک مقدار دست بچه‌ها و مقداری دست خدمه است و آنها در واقع اداره می‌کنند. باید در اجتماع هم همین‌طور باشد. در خانواده باید دقیقاً این وظایف را عمل کنند و هر کار را به شخص مستعد بسپارند، آنها هم هیچ‌کدام خیال نکنند برتری دارند و سر هستند، اگر هر کدام بگویند من سر هستم، خداوند هر دو حالت را گفته است. یک جا می‌فرماید که خداوند مرد را بر زن برتری داد به واسطه‌ی زحماتی که می‌کشد ولی جای دیگر می‌گوید: مادر تو، تو را با ناراحتی و سختی حمل کرد و با ناراحتی شیر داد و دوره‌ی شیرخوارگی تو را گذراند و در مورد مرد چیزی نمی‌گوید، لازم هم نیست که چیزی بگوید، می‌بینید، خداوند زحمات و مزایا را تقسیم کرده است. مزایایی را در جامعه‌ی بزرگ بشری گذاشته و مزایایی را برای جامعه‌ی کوچک خانواده. زحمات را هم تقسیم کرده، خوب است ما هم در زندگی‌های خانوادگی این کار را بکنیم، یک چیزی که شرعاً هست ولی رسم نمی‌شود این است که در اوّل ازدواج، طرفین می‌توانند هر شرطی که

مخالف اقتضای عقد نباشد، بگذارند. مقتضای عقد یعنی اینکه یک عقد ازدواج به چه منظوری انجام می‌شود؟ اگر با آن هدف مخالف نباشد، می‌توانند شرط کنند.

لغت صوفی از چه زمانی استفاده می‌شده است؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

پیدا شدن لغت و تغییر لغت علامت پیدا شدن فرقه‌ی جدیدی نیست. شیعیان را مدّتی شعوبی می‌گفتند و مدّتی هم شیعه می‌گفتند. به همین جهت مستشرقین گفته‌اند شیعه از زمان حضرت امام حسین پیدا شد. بعضی‌ها می‌گویند بعداً پیدا شد و حال آنکه شیعه در مقابل اهل سنّت از روز رحلت پیغمبر به وجود آمد. شیعه کسی است که معتقد باشد بعد از پیغمبر، مقام ولایت پیغمبر به علی می‌رسد، مقام نبوت تمام شد. آن حضرت خاتم‌النبیین بود ولی مقام ولایت به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ رسید. چنین کسی شیعه است. تصوّف به معنای واقعی از زمان آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ بود ولی در هر دوره‌ای یک نام داشته است. اهل صَفّه زاهد بوده‌اند آنها را اهل صَفّه می‌گفتند. بعد عنوان زاهد پیدا شد، بعد لغت صوفی پیدا شد و سپس لغت عارف پیدا شد. متداول شدن این لغات دلیل اینکه طریقه‌ی تصوّف در آن موقع پیدا شده است، نیست. مسلماً لغت صوفی در زمان پیغمبر نبود در زمان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هم نبود ولی معنای آن (یعنی اعتقاداتی که بعداً تحت این نام مدوّن شد) از همان اوّل وجود داشته و مورد عمل بوده است و اگر هم حدیثی در

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۷۷/۶/۱۹ ه. ش.

کتب عرفانی گفته شده که به این عبارت در کتب فقها، کتب روّات حدیث نیامده است، به این معنا است ولی تمام احادیث از کتب معتبر جمع آوری شده است.

ذکر مهریه و میزان آن در ازدواج ضروری است؟ خاصیت و اثر روانی مهریه چیست؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یکی از احکام ازدواج مهریه است. ذکر مهریه و میزان و مقدار مهریه در عقد منقطع یعنی صیغه، ضروری است. فعلاً آن را کنار می‌گذاریم، چون متداول نیست. اما در ازدواج دائم، مهر از ارکان است، منتها لازم نیست ذکر کنند چه بسا ازدواج می‌کنند ولی مهر را ذکر نمی‌کنند. بعداً اگر زن خواست مطالبه کند مهرالمثل می‌گویند یعنی خبره‌ها، آنهایی که خانواده‌ی طرفین را می‌شناسند، می‌بینند مثل این ازدواج، مهریه‌اش چقدر است مثلاً می‌بینند خواهرهای این زن چقدر مهریه داشتند یا خواهرهای مرد چقدر مهریه کرده است اوضاع چطور شده و چقدر فرق کرده. مهر جزء ارکان آن هست ولی میزان آن را لازم نیست تعیین کرده باشند و عقد باطل نمی‌شود، صحیح است. مهر را بعداً تعیین می‌کنند؛ بعد می‌گوییم که حکمت آن چیست.

مهریه چیزی است که به محض عقد و به محض ازدواج، زن مالک آن می‌شود. منتها اگر قبل از عروسی طلاق دادند و از هم جدا شدند، نصف مهریه باید به شوهر برگردد. مهریه چیست؟

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۶/۳/۳۰. ش.

مهریه نه از لحاظ کم بودن و نه از لحاظ زیاد بودن مورد حکم شرعی نیست. به تراضی طرفین است. بنابراین باید دید هدف زن و مرد از تعیین مهر چیست. برحسب هدفی که دارند مهر را تعیین می‌کنند.

مهر به منزله‌ی کادویی است که مرد به زن می‌دهد. درست است عده‌ای درباره‌ی مهر بد می‌گویند ولی زن و شوهر هر دو ببینند خاصیت و اثر روانی مهر چیست؟ حالا چون همه چیز به هم ریخته، اثر روانی آن هم به هم ریخته است. اثر روانی مهر این است که به مرد یاد می‌دهد که هر وقت مواجه با زن خود شد به او کادویی بدهد. از حضرت جعفر صادق علیه السلام منقول است که مستحب است (این قبیل مستحب‌ها برای این است که در واقع اشخاص یاد بگیرند) مرد هر وقت به منزل می‌آید دست او پر باشد. حالا یا کادوی خاصی برای همسر خود بیاورد و یا اقللاً لوازم یا آذوقه‌ی منزل خریده باشد؛ مثلاً نان بخرد و به منزل بیاورد. اصل مطلب آن مهم نیست، ممکن است زن چون در امور مالی مستقل است در استقلال و ثروت خیلی بیشتر از شوهر خود باشد. به ثروت اصلاً نظر ندارد چون وقتی مرد اقللاً با خرید، خانه می‌آید بطور ناخودآگاه اعتماد او به مرد بیشتر می‌شود که او همیشه به فکر خانه هست. این مسأله خیلی مهم است. قسمت عمده‌ی

شکایت‌ها که زن‌ها از مرد دارند، این است که می‌گویند به فکر خانه نیست، به فکر من نیست، به فکر بچه‌ها نیست. اینها ریزه‌کاری‌هایی است که رعایتش بسیار مهم است. آخری خود نیست عرب آن روزگار، ملّتی را ساخت. همین مقرّرات همین مستحب و مکروه و واجب، یک ملّتی را ساخت که دربار ورثه‌ی انوشیروان را در ایران سرنگون کرد. اثر همین‌هاست که اینها را به هم متّصل کرد.

اوّل همه، اتّحاد بین زن و شوهر است. این یک اثر است که درسی به مرد و همچنین درسی هم به زن می‌دهد که درست است که ثروت تو مستقل است و به مرد احتیاجی نداری حتّی ممکن است خرج را هم تو بدهی ولی همیشه نگاه به دست شوهرت کن، نه اینکه خِفّت به خرج بدهی، برای اینکه خجالت بکشد و تنبل نباشد. در تمام گوشه‌ها رعایت این امر شده است که مرد باید زحمت بکشد و فطرت هم اینطور قرار داده شده که کار او و فعالیت او مورد تعریف زن قرار بگیرد. بعضی شکایت‌هایی که خانم‌ها از شوهرها می‌کنند از این قبیل است.

پرداخت سهم امام در زمان غیبت به چه صورت امکان پذیر است؟^۱ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

چون باید وجوهات شرعی را به امام معصوم بدهند یک دسته از فقها گفتند که این پول را باید زیر خاک کنند (گنج) البتّه آن زمان ها پول که اسکناس نبود، حالا اگر اسکناس را زیر خاک کنند می پوسد. چون پول رایج، سگّه ی طلا بود، می گفتند باید زیر خاک کنند. وقتی امام زمان ظاهر شدند خودشان می دانند که کجاها برایشان ذخیره هست برمی دارند. البتّه از شدّت وسواس و دقّت در اجرای حکم چنین نظریه ای می گفتند و الا در دوران امروز ما می توانیم بگوییم این نظریه چندان منطقی نیست، کمالینکه امروز دیگر کسی از فقها چنین نظریه ای ندارد. در فقه هم برحسب زمان، نظریات مختلف پیدا می شود.

عده ای دیگر از فقها می گویند باید این مبلغ یا آن عشر را جدا کرد. البتّه این عشری است که به امام داده می شود و الا عشر مربوط به مصارف عمومی را باید مصرف کرد. این گروه فقها می گویند کسی که سهم امام بدهکار است بعد از مرگش باید آن پول را به دیگری بدهد و آن دیگری آن پول را نگه دارد. اگر امام در زمان او ظاهر شد خدمتشان تقدیم کند و اگر نه باز او هم به

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی در بیدخت، تاریخ ۱/۶/۱۳۸۳ ه. ش.

دیگری بدهد.

گروه سوّم هم می‌گویند که امام فرموده‌اند که در زمان غیبت ما سهم خودمان را به شیعیان بخشیدیم یعنی هر اختیاری من در مورد آن دارم، شیعیان هم دارند. عده‌ای هم اینطور معتقدند ولی در بین آنهايي که معتقدند که باید اینها را برای امام نگه داشت، وقف به کمکشان می‌آید؛ به این معنی که اگر خودشان بخواهند نگه دارند، چطوری باید نگه دارند؟ چه کار کنند؟ کسی چه می‌داند تا چه زمانی زنده است و چه زمانی خواهد مرد؟ بهتر این است که آنچه بدهکاری دارد، غیر از آن عشر بدهکاری، عشر سهم امام را وقف می‌کند، متولّی تعیین می‌کند که آن متولّی وقف را اداره می‌کند تا زمان حضور امام که به امام زمان برساند. اما خود وقف یعنی حبس مال. حبس مال هم عبارت از این نیست که فرض کنید که اگر مال رایج سگّه‌ی طلاست آن را انبار کند.

از آن طرف، دستورالعملی است که فرموده‌اند کسی که مایملکی دارد باید آن را بکار بیندازد که همه‌ی جامعه‌ی مسلمین از آن بهره ببرند. بهترین طریق برای نگه داشتن آن سهم، این است که اموالی در عوضش خریده بشود. این در واقع، بین دو نظریه‌ی مذکور است یعنی ضمن اینکه بنا به نظر بعضی‌ها حضرت فرموده‌اند که به شیعیان بخشیدیم یعنی شیعیان اختیار این مال را

دارند، بر حسب این اختیار، اختیار مالی را می‌گیرند و وقف می‌کنند که این مال تا زمان امام بماند. البتّه در این صورت هم باید فرض کند به نمایندگی از امام این کار را می‌کند. لذا باید مصارفی را برای این وقف برقرار کند که اگر امام ظاهر بودند آن مصارف را انجام می‌دادند یعنی مصارف خیریه یا مصارف فرهنگی و یا مصارف عام المنفعه.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶، اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	۱۹
	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	۲۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	۲۱
مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)	۲۲
	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)	۲۳
	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)	۲۴
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	۲۵
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مردادالی آذر ۱۳۸۷)	۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)	۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)	۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)	۲۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)	۳۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)	۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)	۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)	۳۳
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
۲۰۰ تومان	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	۳۴
	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	۳۵
	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم)	۳۶
	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)	۳۷
	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)	۳۸

		مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	۳۹
مجموعه هشتم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)	۴۰
		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)	۴۱
		شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)	۴۲
		مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)	۴۳
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۴
مجموعه نهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۵
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۴۷
		شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)	۴۸
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)	۴۹
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)	۵۰
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)	۵۱
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)	۵۲
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۵۳
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)	۵۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۵
		گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۵۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۷

مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۱	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)	
۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	

۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)	مجموعه شانزده: شامل ۱۰ تومانی (جزوه)
۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)	
۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)	
۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)	
۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)	
۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)	
۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)	
۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)	
۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	
۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	مجموعه هفده: شامل ۱۰ تومانی (جزوه)
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان

	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۱۰۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	۱۰۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	۱۰۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	۱۰۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	۱۰۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	۱۰۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	۱۰۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	۱۰۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	۱۰۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	-
مجموعه هجده:	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اوّل)	۱۱۰
۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	۱۱۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	۱۱۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	۱۱۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	۱۱۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	۱۱۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم)	۱۱۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوّم)	۱۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	۱۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	۱۱۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	-
مجموعه نوزده:	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اوّل)	۱۲۰
۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۱۲۱
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم)	۱۲۲
۵۰۰ تومان	فهرست موضوعی جزوات	۱۲۳
۵۰۰ تومان	درباره‌ی ذکر و فکر	۱۲۴

مجموعه بیست: ۵۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوششم)	۱۲۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهفتم)	۱۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهشتم)	۱۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادونهم)	۱۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادم)	۱۲۹
۲۰۰ تومان	درباره‌ی بیعت و تشرّف	۱۳۰
مجموعه بیست و یک: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادویکم)	۱۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادودوم)	۱۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوسوم)	۱۳۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوچهارم)	۱۳۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوپنجم)	۱۳۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوششم)	۱۳۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوهفتم)	۱۳۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوهشتم)	۱۳۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادونهم)	۱۳۹
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)
۵۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت نودم)	۱۴۰
۵۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت نود و یکم)	۱۴۱
۵۰ تومان	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۱۴۲
۵۰ تومان	پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۱۴۳